

قیاس مستنبط العله

در فقه امامیه و حقوق ایران*

- دکتر سید ابوالقاسم نقیبی
- دانشیار مدرسه عالی شهید مطهری

چکیده

در علم فقه، به حکم فقیه به همانندی مجهول الحکم با معلوم الحکم در حکم شرعی به جهت اشتراک در علت حکم، قیاس گفته می‌شود. قیاس به اعتبار رابطه قیاس با اراده شارع و قانونگذار به منصوص العله و مستنبط العله تقسیم شده است. قیاس مستنبط العله، قیاسی است که علت حکم در دلیل حکم اصل یا دلیل دیگر به وضوح یا به صورت ضمنی بیان نشده، بلکه فقیه و حقوقدان آن را از راه استنباط به دست می‌آورند. سپس فرع را بر اصل به جهت اشتراک در علت استنباط شده، قیاس می‌نمایند. فقیهان امامیه قیاس مستنبط العله قطعی را حجت می‌دانند، ولی بسیاری از آنان قیاس مستنبط العله ظنی را فاقد اعتبار تلقی نموده‌اند؛ مع الوصف برخی از آنان در بعضی از مسائل فقهی به آن عمل نموده‌اند. در حقوق ایران نیز استادان حقوق به تبعیت از فقه امامیه، در اعتبار قیاس مستنبط العله تردید نموده، مع الوصف در برخی موارد به

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲.

۱. تعریف قیاس

واژه قیاس در لغت به معنای اندازه گرفتن یا سنجیدن چیزی با چیز دیگر است (طریحی، ۱۴۰۸: ۵۷۵/۳؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۸۶/۶) و در اصطلاح علم اصول به همانندی شیء مجهول الحکم با شیء معلوم الحکم در علت حکم شرعی، قیاس گفته می‌شود که فقیه و حقوقدان به وسیله آن حکم شیء مجهول الحکم را استنباط می‌کنند. و از منظر فقه به حکم فقیه و اهل استنباط به همانندی مجهول الحکم با معلوم الحکم به جهت اشتراک آنها در علت حکم، قیاس گفته می‌شود (گرگی، ۱۳۶۵: ۸۹/۱) و به تعبیر دیگر قیاس عبارت است از اجرای حکم اصل در فرع به دلیل اشتراک علتی که سبب ثبوت حکم در اصل شده است (قمی، ۱۳۰۳: ۷۷/۲) و در علم حقوق در هر موردی که حکم قانون ناظر به مورد خاص می‌باشد و به موضوع دیگر که دارای شباهت کامل با آن است سرایت داده می‌شود قیاس گفته می‌شود. لذا قیاس را باید وسیله گسترش حکم خاص به مورد یا موارد مشابه دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۱۰). برخی از حقوقدانان در تعریف قیاس نوشته‌اند: «قیاس عبارت است از اجرای حکم یک قانون در موردی از موارد سکوت، از این جهت که بین آن مورد مسکوت و بین مورد قانون مزبور، قدر مشترک مؤثری وجود دارد. این قدر مشترک را جامع گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۵۵۴). به عنوان مثال اجرت وصی، موضوعی است که در قانون مدنی ایران مسکوت الحکم است. اما اجرت قیم، موضوعی معلوم الحکم است؛ زیرا ماده ۱۲۴۶ ق. م. مقرر نموده است: «قیم می‌تواند برای انجام دادن امر قیمومت، مطالبه اجرت کند». استحقاق قیم نسبت به اجرت برای کار خود، حکمی است که در ماده مذکور بیان شده است؛ به جهت علت مشترک یعنی ارزش کار، این حکم به اجرت وصی سرایت داده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱: ۱۴۱۸/۳). لذا قیاس را می‌توان به عنوان یک روش تفسیر و اجرای حقوق به شمار آورد.

۲. ارکان قیاس

قیاس دارای چهار رکن است: اصل، فرع، حکم و علت.

۱. اصل: موضوعی است که شارع و قانونگذار برای آن حکم خاص دارد و حکم آن برای فقیه و حقوقدان معلوم است که به آن «مقیس علیه» می‌گویند.
 ۲. فرع: موضوعی است که حکم آن مجهول است و فقیه و حقوقدان از راه قیاس حکم آن را اثبات می‌نمایند که به آن «مقیس» می‌گویند.
 ۳. حکم: مقرر شرعی یا قانونی است که ثبوت آن برای اصل قطعی است و فقیه و حقوقدان می‌خواهند آن را برای فرع اثبات کنند.
 ۴. علت یا جامع: وصفی است که حکم اصل بر آن مبتنی می‌باشد و فقیه و حقوقدان از طریق نص یا استنباط بدان دست می‌یابند. و از آنجا که وصف در فرع نیز وجود دارد لذا حکم اصل به فرع سرایت داده می‌شود.
- اصولیان برای ارکان قیاس شروطی را برشمرده‌اند چنانکه اصل باید دارای حکم شرعی و ثابت باشد یعنی به حکم شرع منسوخ نمی‌توان قیاس نمود و دلیل حکم نیز باید دلیل شرعی باشد، حکم اصل نباید به قیاس بر اصل دیگر ثابت شده باشد و دلیل که بر حکم اصل دلالت می‌نماید نباید بر حکم فرع نیز دلالت کند (رازی، بی‌تا: ۴۸۳/۵) و فرع نیز باید عاری از بعضی موانع تأثیر علت باشد و علتی که در آن وجود دارد عیناً یا جنساً با علت اصل مشترک باشد. و حکم فرع با حکم اصل از لحاظ جنس یا مقدار اختلاف نداشته باشد و بر حکم فرع نصی وجود نداشته باشد، و حکم فرع بر حکم اصل تقدم نداشته باشد (آمدی، ۱۴۱۸: ۲۷۳/۳) و علت باید ویژگی و وصفی آشکار داشته باشد و به حدود معینی محدود باشد و مظنه تشریح حکم باشد. و همچنین وصف قاصر بر اصل نباشد تا بتوان آن را از اصل به فرع تسری داد.
- نباید علت حکم را با حکمت آن اشتباه نمود حکمت در همه موارد ثبوت حکم وجود ندارد ولی علت در همه موارد ثبوت حکم وجود دارد. همانند حق شفعه که حکم اولی کلی است که ضرر یا حرج حکمت جعل آن به شمار می‌آید. لذا برای شریک این حق ثابت می‌شود اگرچه از عدم ثبوت این حق متضرر نشود یا در حرج

و مشقت قرار نگیرد؛ زیرا ضرر و حرج، حکمت تشریح حکم عام شفعه است نه علت آن، یعنی: هم موارد ضرر و حرج را شامل می‌شود و هم غیر موارد ضرر و حرج را، در مقابل ضرر در قاعده لا ضرر و حرج در قاعده لاجرح، حیثیت تعلیلی و موضوع این دو قاعده قرار گرفته‌اند لذا علت رفع احکام اولی هستند و بدون آنها حکم اولی واقعی رفع نخواهد شد. لذا نمی‌توان گفت که حرجی یا ضرری بودن حکم برای بیشتر مکلفان موجب سقوط حکم از همه آنان می‌شود ولو آن که برای برخی حرجی و ضرری نباشد. بنابراین مراد کسانی که می‌گویند در استناد به قاعده عسر و حرج یا قاعده لا ضرر، حرج یا ضرر فعلی (شخصی) است نه نوعی، این است که عسر و حرج یا ضرر علت حکم است نه حکمت آن.

۳. تقسیم قیاس به منصوص العله و مستنبط العله

قیاس به اعتبارهای گوناگون تقسیمات متفاوت یافته است قیاس به اعتبار رابطه آن با اراده شارع و قانونگذار به دو قسم منصوص العله و مستنبط العله تقسیم شده است.

۱-۳. قیاس منصوص العله

قیاس منصوص العله، قیاسی است که علت و جامع در آن از سوی شارع و قانونگذار بیان شده است، به تعبیر دیگر قیاس منصوص العله، قیاسی است که علت حکم در دلیل حکم اصل یا دلیل دیگر به صراحت یا ضمنی آورده شده است. مانند اینکه شارع گفته باشد: «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» به صراحت اسکار را علت حرمت دانسته است لذا غیر خمر به جهت اسکار به خمر قیاس می‌شود و حکم حرمت به آن سرایت داده می‌شود.

همچنین امام باقر علیه السلام در روایتی در سؤال کسی که با زنی نزدیک شده اما دخول ننموده، می‌فرماید: غسل واجب نیست «لأنه لم یدخله و لو كان أدخله فی الیقظة و جب علیها الغسل» (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲/باب ۶، ص ۱۸۴، ج ۶). بر اساس این روایت، ادخال علت و وجوب غسل است و در صورت عدم ادخال، حکم وجوب غسل بر آن مترتب نمی‌شود و این علت به روشنی از روایات استظهار می‌گردد و قابل تسری به

هر موردی است که واجد این علت باشد. کلماتی چون «لأنه»، «وذلك»، «من أجل»، «لأجل»، «لعلّة»، «کی»، «إذا» و «لام تعلیل» بیشتر در تعلیل حکم استعمال می‌شوند لذا از آنها علت حکم استظهار می‌شود. چنانکه امام علیه السلام در روایتی فرموده: «ماء البئر واسع لا یفسده شیء... لأن له مادّة» یعنی آب چاه وسعت دارد و چیزی آن را فاسد و نجس نمی‌کند؛ زیرا دارای ماده و منبع است؛ بنابراین هر آبی که دارای منبع و ماده باشد به صرف ملاقات با نجاست، نجس نمی‌شود اعم از اینکه آب چاه باشد یا آب چشمه باشد یا آب جاری. همچنین از به کار بردن جمله شرطیه و وجود «فاء» ترتیب در آن، علیت و سببیت مقدم برای تالی استفاده می‌شود. مانند: «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» و نیز گاهی دلیل از طریق تنبیه و ایماء، علت حکم را بیان می‌کند مانند: «القاتل لا یرث» زیرا چنانچه قتل، علت حکم نباشد اخذ آن در موضوع لغو می‌باشد.

یا قانونگذار در ماده ۸۸۲ ق.م. می‌گوید: «بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند...» از اینکه قانونگذار، حکم قانونی ارث نبردن را در این ماده به موضوع لعان ربط داده است فهمیده می‌شود که علت این حکم لعان است و لعان از موانع ارث است پس لعان علت وضع مدلول این ماده بوده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۳۸) و یا قانونگذار در ماده ۱۹۵ ق.م. مقرر نموده است: «اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید، آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است». قانونگذار در این ماده فقدان قصد در حال مستی و بیهوشی و خواب را علت بطلان معامله دانسته است. لذا چنانچه به سبب اشتباه، معامله کننده فاقد قصد باشد معامله باطل است. یا در ماده ۲۱۸ ق.م. قصد فرار از دین علت عدم نفوذ معامله به شمار آمده است؛ بنابراین از طریق قیاس منصوص العله می‌توان اذعان نمود که ابراء به قصد فرار از دین نیز غیر نافذ است.

برخی از اصولیان امامیه، قیاس منصوص العله را به عنوان یکی از مصادیق قیاس منهی عنه دانسته و آن را غیر معتبر شمرده‌اند (عاملی، ۱۴۱۰: ۲۸۵؛ علم الهدی، ۱۳۶۳: ۲۰۸/۲؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۲۶۹/۲) ولی بسیاری از آنان بین قیاس باطل و قیاس منصوص العله فرق قائل شده و قیاس منصوص العله را معتبر دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۰۴: ۲۱۸).

۲-۳. قیاس مستنبط العله

قیاس مستنبط العله، قیاسی است که در آن علت حکم در دلیل حکم اصل یا دلیل دیگر به وضوح یا به صورت ضمنی بیان نشده، بلکه فقیه و حقوقدان آن را از راه استنباط به دست می‌آورد و فرع را بر اصل به جهت اشتراک در علت استنباط شده قیاس می‌نماید.

۴. دسترسی به علت از طریق استنباط

غزالی راههای دسترسی به علت را که از آن تعبیر به مسالک علت می‌نماید به صحیح و فاسد تقسیم نموده است (غزالی، ۱۴۱۳: ۲/۲۷۸-۳۰۹). وی دسترسی به علت از طریق استنباط را از مسالک صحیح دانسته شده است.

برخی از حقوقدانان معتقدند آنچه در این قیاس اهمیت فراوان دارد تمیز رابطه علیت از تقارن است. زیرا ممکن است دو رویداد در غالب یا تمام نمونه‌های ظهور با هم باشند ولی رابطه میان آن دو علیت نباشد و دلیل دیگری این تقارن را ایجاد کرده باشد، پس اگر حقوقدانی به تقارن حکم به رویدادی قناعت کند به خطا می‌رود. باید هدف کاوش احراز رابطه و ملازمه میان دو پدیده باشد و تنها در این صورت عقل به نتیجه آن اعتماد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶۸) شاید بدین جهت بسیاری از فقیهان امامیه قیاس مستنبط العله را که معمولاً مفید ظن است و یقین به رابطه علیت از طریق آن حاصل نمی‌شود معتبر نمی‌دانند. به هر حال بازخوانی روشهای استنباط علت حکم و بررسی ارزش و اعتبار آنها امری است که ما را در دستیابی به اعتبار قیاس مستنبط العله یاری می‌دهد. روشهای استنباط علت حکم فراوان است. سبر و تقسیم، مناسبت، دوران، تنقیح مناط از جمله روشهای استنباط علت حکم هستند که در این نوشتار ضمن تبیین هر یک، اعتبار و حجیت آنها مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

۵. روشهای دسترسی به علت از طریق استنباط

۱-۵. سبر و تقسیم

در این روش فقیه و حقوقدان در نخستین گام تمامی اوصاف موجود در اصل را

شناسایی می‌کند و در مرحله دوم علت بودن همه آن اوصاف جز وصف مورد ادعا را انکار و ابطال می‌کند در مرحله سوم چنانچه وصفی که در اصل علت شناخته شده است در فرع نیز وجود داشته باشد حکم اصل را به فرع تعمیم می‌بخشد. برخی از حقوقدانان سبر و تقسیم را اساس کار در استنباط می‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱: ۱۴۲/۳). یعنی فقیه از مجموع اوصافی که محتمل است علت حکم باشند با تفکیک هر یک و کنار گذاشتن محتملهای مطرود و ابطال آنها، یکی از اوصاف را با استدلال گزینش می‌کند به نحوی که تنها همین فرد منحصر شده را علت حکم تلقی می‌نماید. برخی معتقدند برای تمیز اوصاف غیر علت از وصف علت به سه امر نیازمندیم:

۱. باید برای حکم علتی باشد و بر آن اجماع وجود داشته باشد.
۲. برای یافتن علت حکم جستجو و تفحص کامل صورت پذیرد.
۳. باید حکم را حفظ و اوصاف را حذف کرد تا معلوم گردد که اوصاف محذوف علت حکم و مورد التفات شارع و دخیل در اثبات حکم نبوده‌اند (مقدسی، ۱۳۹۹: ۳۰۷). غزالی در زمینه این روش کشف علت می‌نویسد: «سبر و تقسیم دلیلی صحیح در کشف علت است و آن عبارت است از اینکه گفته شود این حکم دارای علتی است و علت آن یا این وصف است و یا آن وصف و یکی از این دو وصف باطل است و آن وصفی که باقی می‌ماند علت است» (غزالی، ۱۴۱۳: ۳۱۱).

به عنوان مثال ربا در گندم حرام است، نمی‌دانیم که علت حرمت ربای گندم چیست، در مرحله اول تمامی اوصاف گندم را که علیت آن برای حکم احتمال می‌رود شناسایی می‌نماییم مطعوم بودن، قوت بودن، قابل تقدیر بودن از اوصافی هستند که احتمال علیت آنها در حکم حرمت ربا متصور است. در مرحله دوم درمی‌یابیم که مطعوم بودن و قوت بودن نمی‌تواند علت برای حرمت ربا باشد. لذا اثبات می‌شود که علت حرمت ربای گندم، همان قابل تقدیر بودن می‌باشد. لذا جو، برنج و کلیه حبوبات که دارای ویژگی قابلیت تقدیر هستند ربای آنها حرام است.

همچنین به عنوان مثال ماده ۶۴۲ ق. م. مقرر می‌دارد: «اگر بر مستعیر شرط ضمان شده باشد مسئول هر کسر و نقصان خواهد بود اگرچه مربوط به عمل او نباشد» حال

نمی‌دانیم که در اجاره و ودیعه نیز می‌توان بر مستأجر و امین شرط ضمان کرد یا حکم مندرج در این ماده تنها برای عاریه است، عاریه دارای اوصاف متعددی است: «جایز بودن»، «دارای اثر اباحه»، «رایگان بودن»، «مبتنی بودن بر اذن نه تعهد به مصلحت و سود مستعیر» و «حاکم بودن اراده بر رابطه امین و مالک» از جمله اوصاف آن به شمار می‌آید. اگر بعد از جستجو و یافتن اوصاف و اختبار آنها و آزمایش هر یک و با ابطال وصفهای «جایز بودن»، «دارای اثر اباحه»، «رایگان بودن»، «مبتنی بودن بر اذن» درمی‌یابیم که جز وصف «حکومت اراده بین امین و مالک» در حکم شرط ضمان، وصف دیگری دخالت ندارد و این وصف در ودیعه و اجاره نیز وجود دارد لذا می‌توان اذعان نمود که شرط مزبور در ودیعه و اجاره قابل اجراست (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱/۳۰۲، ص ۴۱۸؛ ۱۳۸۵: ۳/۷۸، ص ۱۷۰؛ ۱۳۷۶: ۴/ش ۳۶، ص ۵۹).

در روش سبر و تقسیم وقتی می‌توان به علت حکم دست یافت که تقسیم منحصر یعنی دایر نفی و اثبات باشد (سعدی، ۱۴۰۶: ۴۴۵). در صورتی که انحصار علت قطعی باشد حکم نیز قطعی خواهد بود. مرحوم علامه حلی در کتاب *مبادئ الوصول الی علم الاصول* روش سبر و تقسیم را مورد نقادی قرار داده است و اعتبار آن را در اثبات حکم شرعی نپذیرفته است (علامه حلی، ۱۳۰۴: ۲۲۵). وی در این زمینه معتقد است:

۱. هر حکمی تعلیل‌پذیر نیست و علت هر حکمی را نمی‌توان یافت.
۲. اوصاف قابل حصر نیست. عدم وجدان اوصاف دیگر دلیل بر عدم وجود آن اوصاف نیست.
۳. پذیرفتنی نیست که اوصاف ابطال‌شده هیچ نقشی و علتی در حکم نداشته باشند.
۴. تعلیل به مجموع دو صفت از اوصاف شیء نیز جائز است، لذا سبر و تقسیم و منحصر کردن حکم به یک وصف توجیه ندارد.
۵. اوصاف چندگانه در حکم را می‌توان به جای سبر و تقسیم به دو قسم تقسیم نمود: اوصافی که صلاحیت برای علت حکم شدن را واجدند، و اوصافی که فاقد این صلاحیت هستند. در نتیجه نمی‌توان به حصر در علت دست یافت (علامه حلی،

۱۴۰۴: ۲۲۵). مانند وصف قوت غذایی بودن گندم، در علت تحریم ربا به دو قسم تقسیم می‌شوند در برخی موارد مناسبت با علت شدن دارد و گاهی نیز مناسبت ندارد. لذا وصف قوت غذایی بودن گندم را نمی‌توان علت تامه برای تمامی موارد حکم تحریم به شمار آورد. علاوه بر موارد یادشده چه بسا در روش سبر و تقسیم، عالمان هر یک وصفی را برای علت برگزینند که با گزینش دیگری متفاوت باشد. چنانکه برخی عالمان حنفی وصف مکیل بودن گندم را علت حکم حرمت ربای گندم می‌دانند و بعضی عالمان مالکی، قوت غذا بودن را علت این حکم دانسته‌اند. یا در حکم ولایت پدر و جد پدری بر دختر باکره صغیره، فقهای حنفی صغر و فقهای شافعی بکارت را علت دانسته‌اند (جناتی، ۱۳۷۰: ۳۰۵) و صاحب جواهر از فقهای برجسته امامیه وصف صغر را علت حکم ولایت به شمار آورده است: «ضرورة كون المدار فی ولايتهما علیها صغرها لا بکارتها» (نجفی، ۱۳۶۶: ۱۷۲/۲۹) یکی از نویسندگان معاصر اشکالات مرحوم علامه حلی بر روش سبر و تقسیم را مطرح و تلاش نموده تا بدان پاسخ دهد. وی در پاسخ به اشکال نخست نوشته است: «سخن ما درباره هر وصفی در هر حکمی نیست تا وی بگوید: «فللمنع من تعلیل کل حکم...» در جایی که گاهی خود شارع اوصاف و قیودی در حکم می‌آورد یا سیاق کلام و مناسبت میان حکم و موضوع و وضعیت جعل حکم و فضاشناسی و شرایط و احوال مخاطبان این ابعاد و اوصاف را نمایان می‌سازد، و چون احکام بر اساس مصالح و مفاسد جعل شده و از امور پنهان نیست می‌توان این علل را شمارش کرد» (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۳۶). وی در پاسخ به اشکال دوم می‌نویسد: «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود، اصل عقلایی است اما در جایی است که احتمال لایه‌های چندگانه درباره احکام بدهیم و به لایه‌ای از علت حکم دست یابیم و به بقیه شک داشته باشیم در حالی که گاهی عوامل محصور می‌شود که دیگر شک نداریم و احتمال نمی‌دهیم و اگر احتمال باشد، احتمال قابل اعتنایی نیست» (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۳۷). و در پاسخ از اشکال سوم نوشته است: «اما بر فرض در جایی که قابل ابطال نباشد، دلیل بر غیر قابل قبول بودن این روش در سایر جاها نمی‌شود این نقد، حداکثر به لحاظ منطقی سالبه جزئیه است و با سالبه جزئیه نمی‌توان این قضیه (موجبه جزئیه) را ابطال کرد. و نقیض

موجبه جزئیه سالبه کلیه است» (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۳۷). و در پاسخ به اشکال چهارم آورده‌اند: «موضوع سخن ما در جایی است که وصف انحصاری باشد و این انحصار به شکل اطمینان‌آوری به دست آمده باشد و وصف ظاهر، منضبط و مناسب و معتبر باشد» (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۳۷). وی اشکال پنجم را خارج از فرض اشکال می‌داند (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۳۷). اختلاف فقیهان در تشخیص وصف علت از اوصاف غیر علت نمی‌تواند دلیل بر عدم اعتبار روش سبر و تقسیم به شمار آید.

۲-۵. مناسبت

یکی از طرق وصول به علت حکم، روش مناسبت است. مناسبت در اصطلاح به معنای وصف ظاهر منضبطی است که از ترتب حکم به موضوع استفاده می‌گردد و به گونه‌ای است که صلاحیت به این معنا را دارد که مقصود از آن وصف حصول مصلحت یا دفع مفسده باشد (سعدی، ۱۴۰۶: ۳۹۲). فاضل تونی در تعریف مناسبت می‌نویسد: «وصف ظاهر یحصل ترتب الحکم علی ما یصلح أن یکون مقصوداً للعقلاء» (تونی، ۱۴۱۳: ۲۳۹). به عنوان مثال در زمینه رهایی از حجر در روایت آمده است که معصوم علیه السلام فرمود: «إذا بلغت الجارية تسع سنین دُفعَ إليها مالها» (شیخ صدوق، ۱۳۹۰: ۱۶۴/۴، ح ۵۷۴) و یا در روایت دیگر فرموده: «سألته عن الیتیمه متی یدفع إليها مالها؟ قال: إذا علمت أنها لا تفسد ولا تضيع» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۱۸/باب ۱، ص ۴۱۰، ح ۳) مناسبت و ترتب حکم دفع مال به رشد و بلوغ از جمله اموری است که برای عقلا قابل درک است، لذا برای کشف و تشخیص علت مؤثر می‌افتد لذا می‌توان آن را از اصل به موارد دیگر سرایت داد. یا مناسبت حکم بطلان بیع مجهول با غرر که می‌توان آن را از بیع به دیگر معاملات غرری و مجهول سرایت داد. یا در زمینه ماده ۳۲ قانون ثبت راجع به معاملات با حق استرداد گفته شده است که وصف وثیقه، علت وضع این ماده است و از آنجا که وثیقه در مورد اسناد و ثائق حسن انجام خدمات هم وجود دارد بنابراین احکام معاملات با حق استرداد، در مورد اسناد و ثائق حسن انجام خدمات نیز جاری است.

مناسبت را به چهار قسم تقسیم نموده‌اند:

۱. مناسبت مؤثر

مراد از مناسبت مؤثر علتی است که شارع آن را علت دانسته و تناسبش را با حکم به وضوح یا به اشاره بیان کرده است از این رو می‌توان آن را قیاس منصوص العله دانست. وصف اسکار در تحریم خمر و وصف غرر در ابطال بیع مجهول از مصادیق مناسبت مؤثر است. غزالی مناسبت مؤثر را بالاترین درجه مناسبت می‌داند (غزالی، ۱۴۱۳: ۳۱۸/۲).

۲. مناسبت ملائم

مناسبت ملائم علتی است که شارع آن را در حکم مقیس علیه علت قرار نداده ولی در حکم دیگری که از لحاظ جنس با حکم مقیس علیه مشترک است علت قرار داده است. چنانکه در حدیث «لا یزوّج البکر الصغیره إلا ولیها» نمی‌دانیم علت نفوذ اراده ولی در باب تزویج، صغیره بودن است یا بکارت یا هر دو؛ چون در آیه شریفه شارع فرمود: «وابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا إلیهم أموالهم» (نساء/ ۶) پس قبل از بلوغ و در سن صغر تنها تصرفات و اراده اولیای کودکان در اموال آنها نافذ می‌باشد و با ایناس رشد اموال به آنها داده می‌شود. از آنجا که ولایت در اموال و تزویج از یک ماهیت برخوردار است لذا می‌توان دریافت که صغر علت نفوذ نکاح ولی باکره صغیره است.

۳. مناسبت ملغی

مناسبت ملغی و آن ویژگی و خصوصیتی است که علی‌رغم اینکه امکان دارد حکمت تشریح حکم را تأمین نماید اعتبار و تأثیر آن الغا شود. چنانکه در دلیل کفاره روزه ماه مبارک رمضان، شارع به نحو اطلاق به تخییر روزه‌خوار بین روزه داشتن شصت روز و اطعام شصت مسکین و آزادی بنده حکم نموده است ولی حاکم به جهت اینکه مردم از روزه‌خواری جز با روزه داشتن دو ماه پیاپی اجتناب نمی‌کنند تنها به همین مورد الزام می‌کند.

۴. مناسبت مرسل

آن ویژگی است که به جهت مصلحتی که بر آن مترتب است از منظر فقیه و

حقوقدان صلاحیت دارد که مبنای حکم و قانون قرار گیرد ولی شارع و قانونگذار نسبت به تأثیر آن نفیاً و اثباتاً سکوت کرده است. مانند فتوای فقیهان به جواز کشتن اسیران مسلمانی که دشمن آنان را در جنگ سپر خود قرار داده است (شهید ثانی، بی‌تا: ۳۹۳/۲).

برخی از حقوقدانان با مقایسه روش سبر و تقسیم با روش مناسبت، نتیجه سبر و تقسیم را خیلی دقیق‌تر از نتیجه مناسبت دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲/۷۷۵، ص ۴۹۰).

عالمان امامیه در زمینه اعتبار روش مناسبت در استنباط احکام شرعی معتقدند که اگر مناسبت موجب قطعیت علت گردد، بدون تردید معتبر و حجت است و چنانچه غیر قطعی و ظنی باشد اگر شارع آن را حجت و معتبر کرده باشد حجت است ولی اگر مناسبت ظنی باشد و دلیلی بر اعتبار آن در دست نباشد معتبر نخواهد بود (حکیم، ۱۹۷۹: ۳۲۸-۳۲۵).

۳-۵. دوران یا طرد و عکس

در این روش فقیه و حقوقدان با استقرا در دلایلی یا مواد قانون درمی‌یابد که حکم با وجود و عدم وصف معین ملازمه دارد یعنی هر جا که آن وصف وجود دارد حکم نیز وجود دارد (طرد). و در هر مورد که وصف نباشد حکم نیز نخواهد بود (عکس). بنابراین اگر در موضوع دیگری همان وصف مشاهده گردد باید حکم را نیز درباره آن سرایت داد. برخی از حقوقدانان با ارائه مصادیقی از این روش در استنباط علت حکم در حقوق ایران نوشته‌اند: «در قانون مدنی معامله با مجنون باطل است در تحلیل عقلی علت بطلان بدین نتیجه دست می‌یابیم که چون مجنون قوه تمیز نیک و بد و توانایی اراده کردن ندارد معامله باطل است؛ یعنی علت اصلی ناتوانی تمیز و ادراک است زیرا در جنون ادواری به محض اینکه عارضه جنون رفع می‌شود، حکم بطلان نیز از بین می‌رود برعکس، در مورد صغیر غیر ممیز و اکراه مادی نیز به دلیل نبودن قصد، معامله باطل شناخته شده است پس می‌توان نتیجه گرفت هر جا که یکی از دو طرف معامله نتواند کاری را که انجام می‌دهد قصد

کند معامله باطل است و وصف جنون یا کودکی و مکره بودن اثری ندارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶۹/۳) مع الوصف غزالی صرف اطّراد یعنی وجود حکم در هر جا که وصف وجود دارد را برای اثبات علت کافی نمی‌داند؛ زیرا ممکن است وصف از «لوازم لاینفک» علت باشد نه خود علت. چنانکه در حکم خمر نمی‌توانیم وجود وصف رنگ یا طعم را در تمامی موارد وجود حکم حرمت، علت قرار دهیم زیرا رنگ و طعم از لوازم علت واقعی یعنی اسکار است. و افزودن قید انعکاس یعنی انتفای حکم با انتفای وصف نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا ممکن است وصف از لوازم لاینفک یا از مقارنات اتفاقیه علت باشد نه خود علت (غزالی، ۱۴۱۳: ۳۷۸-۳۹۰: قمی، ۱۳۰۳: ۸۴/۲-۸۷: حکیم، ۱۹۷۹: ۳۱۶-۳۲۰). چنانکه برای مثال بین جوهر و عرض که متلازم هستند و همچنین زمان و حرکت متلازمند رابطه علت برقرار نمی‌باشد (علامه حلی، ۱۴۰۴: ۲۲۴). بدین جهت برخی از حقوقدانان نوشته‌اند: «دوران که مجموع طرد و عکس است به تنهایی قادر به استنباط علت نیست» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۴۸۳/۲، ش ۶۸).

به هر حال اگر مراد از روشهای استنباط علت این است که فقیه و حقوقدانان را در کاوش به یقین برساند با دوران، یقین برای او تحصیل نمی‌شود لذا فاقد اعتبار تلقی می‌گردد ولی چنانکه منظور از روشهای استنباط علت اعم از اینکه مفید یقین و ظن باشد می‌توان گفت علتی را که به طور ظنی از طریق دوران به دست می‌آید و اماره و طریقی برای حجیت آن ثابت نشود فاقد اعتبار است.

۴-۵. تنقیح مناط

یکی از روشهای دسترسی به علت، تنقیح مناط است. به منقح کردن و تعیین نمودن علت حکم با تفکیک علت حکم از اوصافی که در حکم دخیل نیستند تنقیح مناط گفته می‌شود. تنقیح مناط در مواردی متصور است که حکم مقرون به اوصاف متعدد باشد و با جداسازی و ارزیابی و تعیین جایگاه هر یک از اوصاف می‌توان به وصف واقعی حکم دست یافت. به عنوان نمونه در قضیه اعرابی (بادیه‌نشین)، که به پیامبر ﷺ عرضه داشت: «هلکت یا رسول الله: فقال له: ما صنعت؟ قال: وقعت علی

أهلی فی نهار رمضان. قال: اعتق رقبة»، فقیهان اعرابی بودن را الغا نموده و همه مکلفان را بر آن قیاس کرده‌اند. آنها همسر بودن زن را نیز الغا نموده و زنا را نیز به آن ملحق نموده‌اند. تنقیح مناط نسبت به اوصاف و قیودی که عدم مدخلیت آنها قطعی است مانند اعرابی بودن و همسر بودن در قضیه اعرابی، صحیح و معتبر می‌باشد. در حقوق نیز برخی از حقوقدانان تنقیح مناط به معنای استخراج مأخذ و سبب وضع یک قانون معین دانسته که نوعی از قیاس قطعی است که علت و سبب وضع یک قانون را استخراج نموده و آن قانون را در هر موردی از موارد سکوت قانون که علت مزبور در آنجا وجود داشته باشد مورد استناد قرار می‌دهند مثلاً به موجب ماده ۱۰ قانون مدنی قراردادهای خصوصی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است. مناط و مأخذ و سبب وضع این ماده، آزادی اراده افراد و روابط بین خودشان می‌باشد این مناط در ایقاعات هم وجود دارد؛ زیرا می‌دانیم نظر این نیست که در مورد ایقاعات آزادی اراده وجود نداشته باشد بنابراین از روی ملاک و مناط ماده ۱۰ قانون مدنی می‌توان گفت هر ایقاعی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۴۳۲، ص ۱۸۰).

از مثالهای یادشده در حدیث و قانون درمی‌یابیم اگرچه تنقیح مناط شبیه سبر و تقسیم است اما نباید این دو را عین هم دانست؛ زیرا در تنقیح مناط نص بر مناط حکم دلالت دارد اما این دلالت مهذب و خالص نیست بلکه نیازمند به تهذیب و پالایش است ولی در سبر و تقسیم نصی بر مناط حکم نیست فقیه و حقوقدان علت را از طریق دیگر مورد شناسایی قرار می‌دهند. معمولاً برای تنقیح مناط از الغای خصوصیت بهره گرفته می‌شود چنانکه صاحب جواهر درباره نیابت دیگری از امام جماعتی که در نماز بیهوش شده است می‌گوید اجماع در صحت نماز در مورد مرگ امام جماعت است مع الوصف با الغای خصوصیت می‌توان به صحت نیابت دیگری از امام جماعت بیهوش حکم نمود. «إن الظاهر إلغاء الخصوصية ولو بمعونة الاتفاق المزبور» (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۶۸/۳).

بنابراین به استناد فهم عرف و تکیه بر اجماع فقیهان یا قرینه‌ای که در داخل روایت موجود است با الغای خصوصیت می‌توان به تنقیح مناط مبادرت نمود. الغای

خصوصیت در تاریخ فقه امامیه ریشه در تعلیمات ائمه در زمینه کیفیت استنباط دارد (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۴۶-۵۴۹). لذا بایسته است قیاس مستنبط العله با تکیه بر الغای خصوصیت مورد توجه جدی در استنباط حکم شرعی و اراده قانونگذار قرار گیرد. در کنار تنقیح مناط دو اصطلاح دیگر یعنی تخریح مناط و تحقیق مناط نیز به کار گرفته می‌شود برخی از حقوقدانان اسلامی در تعریف تخریح مناط نوشته‌اند: «آن عبارت است از اینکه شارع بر حکم موضوعی تنصیب کند بدون اینکه مناط آن را بیان نماید و مجتهد خود مناط حکم را از راه اجتهاد به دست آورد مثلاً، شارع مقدس ربا را در گندم تحریم کرده است و ابدأ متعرض مناط حکم نشده است ولی مجتهدان از راه استنباط برخی حکم را به هر مکیل، برخی به هر مطعوم برخی به عناوین دیگر تعمیم داده‌اند» (گرگی، ۱۳۶۵: ۹۸/۲).

اخراج علت حکم از ناحیه فقیه با استفاده از قراین، دلیل تسمیه این روش به تخریح مناط است در این روش، فقیه و حقوقدانان علت حکم را که در نص تعیین نشده به کمک قراین خارج می‌نمایند در حالی که در تنقیح مناط، وصف موجود در نص را نمایان می‌سازند. یکی دیگر از روشهایی که در کنار تنقیح مناط مورد توجه فقیهان قرار گرفته است تحقیق مناط است تحقیق مناط نیز بر دو قسم است.

۱- قاعده کلی و علت حکم مورد اتفاق است ولی تحقق آن در فرع مورد تردید باشد.

چنانچه در نماز و قوف داریم که ملاک حکم قبله است اما نمی‌دانیم این قبله با دقت عقلی است یا عرفی و همچنین نمی‌دانیم آیا کعبه قبله است برای اهل مسجد و مسجد قبله اهل حرم است و حرم قبله سایر مردم است یا مناط دیگر در این بحث وجود دارد؟ در حقیقت در جستجوی این معنا هستیم که آیا همان علتی که در اصل یعنی مردم اهل حرم وجود دارد در فرع برای مردم بلاد دیگر نیز لازم هست؟

۲- علت حکم به نص یا اجماع در اصل مورد شناسایی قرار گرفته است اما فقیه و حقوقدان وجود آن علت را در فرع اجتهاد می‌نمایند. چنانکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه نفی ناپاکی گربه فرمود: «إنها لیست بنجس إنما هی من الطوائفین علیکم» (ابوداود، ۱۴۰۹: ۶۷/۱، باب ۳۸، ح ۷۶) یعنی گردش حیوان در بین مردم علت حکم عدم

نجاست آن است چنانکه مجتهد با تلاش خود علت را در حیوانات دیگر چون موش به دست آورد می‌تواند آن را در پاکی ملحق به گربه نماید.

اثبات انحصار علت و مضبوط ماندن آن و عدم اختفای همه ابعاد حکم اصل بر فرع بسیار دشوار است.

۵-۵. سایر روشهای استنباط علت حکم

علاوه بر سبر و تقسیم، مناسبت، دوران (طرد و عکس) تنقیح مناط، شبهه نیز از راههای استنباط علت حکم به شمار آمده است و قیاسی که از این طریق صورت می‌گیرد. قیاس شبهه نامیده می‌شود در قیاس شبهه به صرف شباهت مختصر فرع به اصل حکم اصل بر فرع تعمیم داده می‌شود. غزالی معتقد است قیاس شبهه حتی مفید ظن نیست به همین جهت اصطلاح قیاس شبهه را در مقابل «قیاس علت» به کار می‌برد که در آن، کشف علت می‌شود (غزالی، ۱۴۱۳: ۳۱۱/۲). وی این نوع از قیاس را باطل می‌داند.

یکی دیگر از روشهایی که در کشف علت حکم مؤثر می‌افتد استقراست. استقرا در فقه عبارت است از ملاحظه تعداد بسیاری از احکام که حالت مشترکی دارد به نحوی صفت مشترک مناط و علت حکم به شمار می‌آید چنانکه در بسیاری از احکام شرع، جهل به حکم علت معذرت آن تلقی شده است فقیه از این پژوهش نتیجه می‌گیرد که جهل علت معذرت می‌باشد و آن را به موارد دیگر سرایت می‌بخشد (صدر، ۱۹۷۵: ۳۰۵؛ بحرانی، ۱۳۶۳: ۳۹۸/۱) استقرا نیز مانند قیاس مستنبط العله یکی از طرق تعدی از مورد نص است ولی این دو با یکدیگر فرقهایی دارند.

برخی از حقوقدانان اسلامی در زمینه فرق این دو نوشته‌اند: «(الف) در قیاس، کشف علت و جامع می‌شود و حکم اصل بر فرع، مجری می‌گردد و حال اینکه در استقرا اساساً کسی در مقام کشف علت و جامع نیست بلکه استقرا خودبه‌خود، انسان را به نتیجه کلی می‌رساند که طبعاً افراد کلی را در بر خواهد گرفت. (ب) مستنبط العله (به جز تنقیح مناط قطعی) مفید ظن است ولی استقرا مفید اطمینان است (ج) استقرا مقصود مقنن را از تعداد زیادی از نصوص در سطح وسیع‌تر از موارد آن

نصوص به دست می‌دهد و در واقع، داخل در قلمرو سنت (در حقوق اسلام) است و حال اینکه در مورد قیاس، یک نص و یک مورد سکوت برای قیاس کردن کفایت می‌کند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۴۹۷/۲).

با امعان نظر در مباحث ارائه شده درمی‌یابیم که قیاس مستنبط العله چنانکه علت در آن به یقین ثابت شده باشد حجت و معتبر است چنانچه علت از راه دلیل ظنی ثابت شده باشد. اگر دلیلی بر اعتبار آن در دست باشد از شمول آیات ناهیه: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (یونس / ۳۶) «وَمَا لَهُمْ بِنِمْ قَوْلِهِمْ إِنَّ الظَّنَّ وَالْأَلْظَنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (نجم / ۲۸) خارج است؛ زیرا اولاً: آیات شریفه ناظر به اصول عقاید است (شیخ انصاری، ۱۴۱۹: ۲۴۶/۱) ثانیاً: اگر بپذیریم که آیات مذکور بر احکام نیز دلالت داشته باشد به ادله حجیت خبر واحد تخصیص خورده است؛ لذا همان گونه که مدلول مطابقی این اخبار حجت است مدلول التزامی و اقتضا و اشاره به علت نیز حجت خواهد بود لذا از آیات نهی از عمل خارج می‌باشد. از طرف دیگر برخی فقیهان در مواردی به قیاس مستنبط العله ظنی عمل کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۰۸/۳۹؛ شیخ طوسی، بی‌تا: ۱۱۸/۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۶۷۴) و حتی بعضی آن را در مواردی از ظنون معتبر به شمار آورده‌اند (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۰۹/۳۹) بدین جهت برخی معتقدند قیاس ممنوع ناظر به صورت استنباط از نص نیست و به مناسبت حکم و موضوع مربوط به کشف علل از طریق عقل در امور تعبدی است (ایازی، ۱۳۸۶: ۵۱۲).

به هر حال بسیاری از فقیهان امامیه به دلیل منع شارع از ظن ناشی از قیاس به قیاس مستنبط العله بی‌اعتنا مانده‌اند. و برخی هم به همین جهت با مطلق قیاس مخالفت نموده‌اند چنانکه شیخ انصاری در زمینه اقسام ظن غیر معتبر می‌نویسد: «إِذَا كَانَ يَكُونُ مِنْ جِهَةِ وُرُودِ النَّهْيِ عَنْهُ بِالْخُصُوصِ كَالْقِيَاسِ وَنَحْوِهِ...» (شیخ انصاری، ۱۴۱۹: ۵۸۶/۱). لذا در صورتی که دلیل معتبر بر حجیت قیاس مستنبط العله در دست نباشد حداقل حجیت آن مشکوک می‌باشد. از طرف دیگر اصولیان در باب حجیت دلیل، قطع به حجیت را لازم می‌دانند و به موجب اصل عدم حجیت، مجرد شک در حجیت برای عدم حجیت قیاس مستنبط العله‌ای که دلیل معتبر بر حجیت در دست نباشد کافی می‌باشد.

نتیجه گیری

- ۱- قیاس مستنبط العله قیاسی است که در آن علت حکم در دلیل حکم اصل یا دلیل دیگر به وضوح یا به صورت ضمنی بیان نشده بلکه فقیه یا حقوقدان آن را از راه استنباط به دست می آورند، پس فرع را بر اصل به جهت اشتراک در علت استنباط شده قیاس می نمایند.
- ۲- روشهای استنباط علت حکم فراوان است که سیر و تقسیم، مناسبت، دوران، تنقیح مناظ، از جمله آن روشها به شمار می آیند.
- ۳- در فقه امامیه قیاس مستنبط العله قطعی به جهت اعتبار ذاتی قطع حجت می باشد ولی در نزد بسیاری از آنان قیاس مستنبط العله ظنی از مصادیق قیاس مورد نهی تلقی شده است.
- ۴- بعضی از فقیهان امامیه اگرچه قیاس مستنبط العله ظنی را معتبر نمی دانند ولی در برخی موارد بدان عمل نموده اند.
- ۵- در حقوق ایران به تبع فقه امامیه قیاس مستنبط العله قطعی معتبر می باشد ولی اعتبار قیاس مستنبط العله ظنی در نظریات حقوقی به تبع فقه امامیه مورد تردید قرار گرفته است، مع الوصف در برخی موارد به بعضی از روشهای استنباط علت در قیاس مستنبط العله استدلال نموده اند.

کتاب شناسی

۱. آمدی، علی بن محمد، *الاحکام فی اصول الاحکام*، تحقیق سید الجمیلی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۸ ق.
۲. ابن منظور، جمال الدین، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۳. ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن، دراسة کمال یوسف الحوت، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۹ ق.
۴. ایازی، سیدمحمدعلی، *ملاکات احکام و شیوه های استکشاف آن*، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۵. بحرانی، شیخ یوسف، *الحدائق الناضرة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۶. تونی، فاضل، *الوافیه فی اصول الفقه*، قم، مؤسسه مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دائرة المعارف علوم اسلامی (منطق حقوق)*، تهران، گنج دانش، ۱۳۶۱ ش.
۸. همو، *دانشنامه حقوقی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
۹. همو، *مکتبهای حقوقی در حقوق اسلام*، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۰ ش.
۱۰. همو، *ترمیمولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۰ ش.
۱۱. جناتی، محمدابراهیم، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۰ ش.
۱۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. حکیم، محمدتقی، *الاصول العامة للفقّه المقارن*، قم، مؤسسه آل البيت للطباعة و النشر، ۱۹۷۹ م.
۱۴. رازی، محمد بن عمر بن حسین، *المحصول فی علم الاصول*، تحقیق طه جابر فیاض علوانی، ریاض، جامعه الامام محمد بن الاسلامیه، بی تا.
۱۵. سعدی، عبدالحکیم عبدالرحمن الهیتی، *مباحث العله فی القیاس*، بیروت، دار البشائر الاسلامیه، ۱۴۰۶ ق.
۱۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه*، تحقیق محمد کلانتر، نجف، منشورات الجامعة الدینیة، بیروت، دار العالم الاسلامی، بی تا.
۱۷. شیخ انصاری، *فرائد الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، *من لا یحضره الفقیه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۱۹. صدر، سیدمحمدباقر، *المعالم الجدیة للاصول*، تهران، مکتبه النجاح، ۱۹۷۵ م.
۲۰. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، *العدة فی اصول الفقه*، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم، مطبعة ستاره، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. همو، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تصحیح و تعلیق محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبه المرتضویه، بی تا.
۲۳. همو، *النهایه*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ ق.
۲۴. عاملی، سیدمحمد بن علی، *مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ ق.
۲۵. علامه حلی، *مبادئ الوصول الی علم الاصول*، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ دوم، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.